



جنون فناوری و فشار سنگین بر کرده اقتصاد چین

هر روز تیرهای تازه‌ای درباره فناوری چین منتشر می‌شود؛ از خودروهای برقی گرفته تا هوش مصنوعی و ربات‌های انسان‌نما؛ اما پیام همه این تیرها یک چیز است: چین به غول فناوری مبدل شده است. با این حال، نشانه‌های ضعف ساختاری نیز واضح‌اند: افزایش بدهی، پیروی جمعیت، سقوط بازار املاک و مستغلات و افزایش نرخ بیکاری جوانان.

دیدگاه‌های متفاوتی درباره قدرت اقتصادی چین وجود دارد. یک طرف توان نوآوری چین را اغراق شده و برخی دیگر بدهی و پیروی جمعیت را قابل مدیریت می‌دانند. تحقیق میدانی ما نشان می‌دهد بخشی از حقیقت در هر دو دیدگاه وجود دارد. بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۵، رتبه چین در شاخص جهانی نوآوری از ۴۳ به ۱۰ رسیده و در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۳ مخارج تحقیق و توسعه ۴۷۵ درصد افزایش داشته است. چین در ثبت اختراعات و انتشار مقالات علمی نیز پیش‌تاز است. طرح «ساخت چین ۲۰۲۵» پیشرفت‌های قابل توجهی در ظرفیت فنی، ارزش افزوده و سهم بازار صنایع هدف طرح ایجاد کرده است. تمرکز بر نوآوری، در مناطق شهری به رشد اقتصادی کمک کرده است و نیروی کار کارخانه‌ای مهارت‌های بالاتری پیدا کرده است. سیاست صنعتی نیز موجب ظهور اثرات سرریز میان صنایع شده است.

با این حال، تمرکز بر فناوری‌های پیشرفته به معنای رشد کلان و سریع نبوده است. چین بیش از ۱۰۰ تولیدکننده خودرو برقی دارد و تعداد شرکت‌های سرمایه‌گذار روی ربات‌های انسان‌نما روندی صعودی داشته است. با این حال، شکست‌های صنعتی و محصولات بی‌پرهزینه بسیار رایج‌اند و همزمان، سرمایه‌گذاری‌های بیش از حد و سهولت دسترسی به تأمین مالی باعث شده است که شرکت‌های ضعیف زنده بمانند. چین پیشتر «اژدهای چاق فناوری» خوانده شده است. چین کنونی را باید با اتکای هم‌نشین دستاوردهای فناوریانه و تخصص نادرست منابع، رشد پایین درآمد و غفلت از نیروی انسانی، «اژدهای کند فناوری» خواند. کما اینکه فناوری‌های پیچیده و پیشرفته همچنان برای چین چالش برانگیزند و در هوانوردی، نیمه‌هادی‌های پیشرفته، مواد شیمیایی پیچیده و ماشین‌آلات دقیق چین هنوز به غرب وابسته است. بازار املاک به یک نقطه ضعف بزرگ مبدل شد. دولت‌های محلی زمین‌ها را به سازندگان اجاره دادند و ساخت‌وساز بی‌سابقه‌ای ایجاد شد. سقوط قیمت‌ها و بیش از ۶۰ میلیون واحد مسکونی خالی، اقتصاد را منجمد نگاه داشته است. فناوری‌های کوچک و سرمایه‌بر رشد کلان ایجاد نمی‌کنند و سرمایه از بخش‌هایی که می‌توانستند اشتغال و درآمد بیشتری ایجاد کنند، منحرف شده است. بخش‌های خدماتی با ارزش افزوده بالا، از جمله بهداشت و آموزش، عقب‌اند. نیروی کار یکی از محدودیت‌های اصلی اقتصاد چین است. فناوری‌های پیشرفته نیازمند مهارت بالا هستند، اما چین یکی از کمترین میزان تحصیلات نیروی کار را در میان کشورهای با درآمد متوسط دارد و حدود ۶۰ درصد نیروی کار چین حتی یک روز به دبیرستان نرفته‌اند. حدود ۹۰۰ میلیون نفر با درآمد روزانه حدود ۱۰ دلار با آموزش، سلامت و امنیت شغلی محدود در شهرها و روستاها زندگی می‌کنند و بخش بزرگی از آنها نمی‌توانند وارد مشاغل اداری شوند. سهم اقتصاد گیگ طی ۱۵ سال گذشته از ۴۰ درصد به ۶۰ درصد رسیده است. سیستم چین به نفع صنعت و فناوری است و منابع عظیم به پروژه‌های اولویت‌دار هدایت می‌شوند، در حالی که دستمزدها پایین، شبکه ایمنی اجتماعی توسعه‌نیافته و گزینه‌های سرمایه‌گذاری خانوار محدود باقی مانده‌اند. مسکن دیگر محل مناسبی برای ذخیره ارزش نیست و بازار سهام به ثبات نرسیده است. از همین روست که چین باید بین برتری فناوری و رشد مصرف‌کننده انتخاب کند. برای حل مشکل بهره‌وری، چین می‌تواند از بخش فناوری حمایت کند اما اقدامات دیگری برای کارگران کم‌درآمد لازم است: بیمه بیکاری برای کارگران روستایی، تضعیف محدودیت‌های تحرک داخلی (هوکو) و ارتقای سرمایه انسانی از طریق آموزش دوران کودکی، پیش‌دبستانی و دبیرستان علمی به‌رغم هزینه بالا، ضروری بود و در بلندمدت اقتصادی خواهند بود.

صرف‌نظر از مسیر چین، آمریکا و دیگر کشورها با شرایط چالش برانگیز مواجه خواهند شد. ادامه تمرکز بر فناوری باعث قطبی شدن بیشتر داخلی و خارجی خواهد شد و فشار بر دیگر کشورها برای ریسک‌زدایی یا جداسازی از چین افزایش می‌یابد. به‌رغم اینکه اصلاحات ساختاری پرهزینه‌اند و برندگان و بازندگان جدید ایجاد می‌کنند، اما چین اصلاح‌شده اقتصادی قوی‌تر و قدرتمندتر در صحنه بین‌المللی خواهد شد.



آرمین منتظری

دبیر گروه دیپلماسی و بین‌الملل

آتش‌بس در جنگ اسرائیل و حماس، تنش‌های دیپلماتیک منطقه‌ای را موقتاً کاهش می‌دهد و منابع نظامی اسرائیل را برای جبهه‌های دیگر آزاد می‌کند، اما فروپاشی این آتش‌بس در مراحل بعدی که بسیار محتمل است، تقریباً به‌طور حتم درگیری با حماس را دوباره تشدید می‌کند و باعث اصطکاک دیپلماتیک اسرائیل با قدرت‌های منطقه‌ای می‌شود. این درگیری احتمالی، خطر تشدید گسترده‌تر درگیری با حزب الله، حوثی‌ها و ایران را به همراه خواهد داشت. در ۱۵ اکتبر، اسرائیل و حماس در مورد مرحله دوم طرح صلح ۲۰ ماده‌ای غزه که مورد حمایت ایالات متحده است و در ۸ اکتبر به آن دست یافتند، وارد مذاکره شدند، زیرا تنش‌ها بر سر اتهامات اسرائیل مبنی بر اینکه حماس با آزاد نکردن تعداد کافی از اجساد گروگان‌های اسرائیلی، از مرحله اول پیروی نمی‌کند، بالا گرفت. در ۱۵ اکتبر، اسرائیل اعلام کرد در حالی که سه جسدی که روز قبل توسط حماس تحویل داده شده بود، مربوط به گروگان‌های اسرائیلی بود، جسد چهارم مربوط به گروگان‌های اسرائیلی نبوده است. در عین حال، میانجیگران شروع به بحث در مورد استقرار یک نیروی پلیس اولیه به تعداد ۱۰۰۰ نفر فلسطینی، که توسط مصر و اردن آموزش دیده‌اند، برای کمک به مدیریت امنیت در غزه تحت چارچوب مرحله دوم احتمالی کردند. ورود به مذاکرات پس از اجلاس طرح صلح غزه که در ۱۳ اکتبر در شهر شرم‌الشیخ مصر برگزار شد، صورت گرفت. این اجلاس پس از آزادی هر ۲۰ گروگان زنده اسرائیلی باقی‌مانده از غزه و آزادی تقریباً ۱۹۰۰ زندانی فلسطینی در ۱۳ اکتبر برگزار شد. هدف از مذاکرات در شرم‌الشیخ، گذار از تبادل زندانیان و گروگان‌ها به مذاکرات در مورد مرحله دوم آتش‌بس بود که شامل حکومت غزه، خلع سلاح حماس و بازسازی می‌شود.

اجلاس ۱۳ اکتبر، به ریاست مشترک عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر، و دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، بر اجرای مرحله اول طرح، از جمله تضمین آتش‌بس، هماهنگی کمک‌های بشردوستانه به نوار غزه، تشکیل یک نیروی امنیتی فلسطینی آموزش دیده توسط مصر و اردن برای به دست گرفتن سکان امنیت داخلی نوار غزه به جای حماس و آماده شدن برای یک مأموریت ثبات‌بخشی بین‌المللی، متمرکز بود. اقدامات نظامی تهاجمی اسرائیل در سراسر منطقه طی دو سال گذشته به شدت به جایگاه بین‌المللی اسرائیل آسیب رسانده و روابط تل‌آویو را با کشورهای همسایه‌اش تیره کرده است. در غزه، عملیات نظامی اسرائیل و برنامه‌های گزارش شده برای کوچ اجباری فلسطینی‌ها به سمت مصر، واکنش شدید قاهره را برانگیخته و باعث بحران امنیتی و نظامی سازی مجدد شبه‌جزیره سینا توسط مصر شد. در عین حال، تشدید خشونت، قوانین و اقدامات محدودکننده علیه فلسطینی‌ها در کرانه باختری، نشان‌دهنده یک روند الحاقی بالفعل این منطقه بود و به‌طور طبیعی ترس اردن از آوارگی گسترده

نگاه هم‌میهن

اقدامات نظامی تهاجمی اسرائیل در سراسر منطقه طی دو سال گذشته به شدت به جایگاه بین‌المللی اسرائیل آسیب رسانده و روابط تل‌آویو را با کشورهای همسایه‌اش تیره کرده است.

در غزه، عملیات نظامی اسرائیل و برنامه‌های گزارش شده برای کوچ اجباری فلسطینی‌ها به سمت مصر، واکنش شدید قاهره را برانگیخته و باعث بحران امنیتی و نظامی سازی مجدد شبه‌جزیره سینا توسط مصر شد

و هجوم احتمالی پناهندگان را افزایش داد. برنامه‌های اسرائیل برای اشغال غزه و درخواست‌های الحاق کرانه باختری، حملات علیه برنامه هسته‌ای ایران و حملات در لبنان، سوریه و قطر، روابط بین‌المللی اسرائیل را بیش از پیش فرسایشی کرد. این اقدامات باعث شد امارات متحده عربی عادی‌سازی روابط با اسرائیل و عربستان سعودی را مجدداً آرزوایی کند و مذاکرات عادی‌سازی خود را متوقف کند و در عین حال، ورود کشورهای جدید به چارچوب توافق نامه ابراهیم متوقف شود. در طول این دوره، عدم موفقیت واشنگتن در مهار رفتارهای تهاجمی اسرائیل، اعتبار ایالات متحده را در سراسر منطقه تضعیف کرد، تا اینکه آمریکا در نهایت شروع به اعمال فشار بر اسرائیل برای موافقت با آتش‌بس کرد. با آزاد شدن ظرفیت نظامی اسرائیل که به واسطه آتش‌بس در غزه ایجاد می‌شود، احتمال اقدام نظامی مجدد علیه ایران در ماه‌های آینده افزایش خواهد یافت.

جنگ خردامه‌ها بین اسرائیل و ایران، که اولین رویارویی نظامی مستقیم بین دو طرف بود، هنجارها و استانداردهای بازآرندگی دیرینه میان دو طرف را در هم شکست و آسیب‌پذیری‌های هر دو طرف را آشکار کرد. حملات گسترده اسرائیل به‌طور قابل توجهی برنامه هسته‌ای ایران را مختل کرد و قابلیت‌های موشکی و دفاع هوایی ایران را تضعیف کرد. هرچند ایران از آن زمان تاکنون، تلاش‌ها برای بازسازی این سیستم‌ها و تقویت سایت‌های کلیدی را تسریع کرده است. همزمان با تخصیص مجدد اطلاعات و تجهیزات تهاجمی اسرائیل، احتمال زیادی وجود دارد که ارتش اسرائیل دور دیگری از عملیات نظامی پیشگیرانه علیه تأسیسات ایران را در نظر بگیرد، خصوصاً اگر اطلاعاتی منتشر کند که به از سرگیری غنی‌سازی هسته‌ای یا استقرار قریب‌الوقوع سامانه‌های موشکی ایران اشاره دارد. اسرائیل می‌تواند مذاکرات دیپلماتیک ایالات متحده و ایران را که از زمان جنگ متوقف شده را به عنوان توجیهی استراتژیک برای اقدام یکجانبه و راه‌اندازی موج جدیدی از حملات علیه ایران در نظر بگیرد و این استدلال را مطرح کند که قصد

خطرات فروپاشی

با تکمیل مرحله اول طرح صلح غزه،

دارد توانایی‌های تهاجمی ایران را بیش از پیش کاهش دهد. چنین اقدامی خطر حملات تلافی‌جویانه نیروهای متحد ایران در یمن و عراق را افزایش داده و احتمالاً باعث خواهد شد کشورهای غربی دارایی‌های نظامی خود را در منطقه افزایش دهند. خصوصاً اینکه این احتمال وجود دارد که ایالات متحده تصمیم بگیرد دیار دیگر، مانند باراول، در سراسر منطقه، از جمله خلیج فارس، مداخله نظامی کند. علاوه بر این، آتش‌بس در غزه به اسرائیل اجازه می‌دهد تا منابع نظامی و اطلاعاتی خود را از غزه به سمت مهار سایر تهدیدات منطقه‌ای، به‌ویژه حزب الله در لبنان و حوثی‌ها در یمن، هدایت کند. کادر رهبری، توانایی‌های نظامی و نفوذ سیاسی حزب الله در لبنان در طول جنگ سال ۲۰۲۴ توسط اسرائیل به شدت تضعیف شد. با این حال، این گروه همچنان در برابر فشارهای داخلی و بین‌المللی برای خلع سلاح مقاومت می‌کند. در چنین شرایطی، با توجه به برقراری آتش‌بس در غزه، اسرائیل این توان را خواهد داشت تا منابع اطلاعاتی و نظامی خود را از غزه به سمت لبنان هدایت کند. همین حالا هم اسرائیل تقریباً هر روز حملاتی را علیه حزب الله انجام می‌دهد و مدعی است که این حملات تحت پوشش اجرای آتش‌بس ۲۷ نوامبر و خنثی کردن تلاش‌های حزب الله برای مسلح شدن مجدد انجام می‌شود. در ماه‌های آینده، ایالات متحده و اسرائیل ممکن است به دولت لبنان زمان بیشتری برای پیشرفت در جهت خلع سلاح حزب الله بدهند. با این حال، با افزایش فشارهای دیپلماتیک ایالات متحده، غرب، اعراب و اسرائیل بر لبنان، آن‌هم در میانه مقاومت احتمالی حزب الله و عدم تمایل یا ناتوانی دولت برای اقدام علیه حزب الله بدون در نظر گرفتن خطر درگیری فرقه‌ای، احتمال حملات گسترده‌تر و شدیدتر اسرائیل برای اجرای خلع سلاح لبنان افزایش خواهد یافت و خطر بی‌ثباتی دولت لبنان و درگیری مجدد بین اسرائیل و حزب الله زیادت خواهد شد. در نهایت، با آزاد شدن منابع نظامی و اطلاعاتی به واسطه آتش‌بس در غزه، ارتش اسرائیل احتمالاً



آمریکا، ونزوئلا، کوبا و کارائیب



جورج فریدمن

استراتژیست

درباره استقرار نیروهای دریایی ایالات متحده در کارائیب، در سواحل ونزوئلا، برای توقیف و غرق کردن کشتی‌های متعلق به کارتل‌های مواد مخدر، مطالب زیادی گفته شده است. اما به‌طور کلی، توجه کمتری به افزایش علاقه

شدن از اروپا، و البته بقیه جهان، تا حد امکان است. این براساس اصل استراتژیک است که دکترین مونرو، پایه و اساس ژئوپلیتیکی ایالات متحده است که توسط دو اقیانوس ایزوله شده است، تا توجه به این دکترین و سیاست عدم مداخله، نتیجه می‌شود که ایالات متحده با نفوذ قدرت‌های خارجی در سراسر نیمکره غربی مخالفت خواهد کرد. البته حق تعیین سرنوشت ملی توسط رئیس‌جمهور جیمز مونرو رد شد. این دکترین به طور ضمنی به این معنی بود که ایالات متحده بدون رضایت دولت‌های آمریکای جنوبی و مرکزی در آمریکای جنوبی و مرکزی مداخله خواهد کرد. به‌طور خلاصه، دکترین مونرو هم یک فرمان امپریالیستی و هم یک ضرورت ژئوپلیتیکی برای امنیت ملی ایالات متحده بود. در این زمینه است که باید اقدامات ایالات متحده در کارائیب را بررسی کنیم. ایالات متحده از دکترین مونرو برای توجیه مداخلات نظامی خود در آمریکای لاتین در طول جنگ سرد و به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ استفاده کرد. این مداخلات نوعاً دو بُعد داشتند: عملیات مخفیانه علیه کارتل‌های

واشنگتن به کارائیب شده است. دکترین مونرو، که در اوایل قرن نوزدهم اعلام شد، بیان می‌کرد که ایالات متحده در برابر هرگونه نفوذ قدرت‌های اروپایی در نیمکره غربی مقاومت خواهد کرد. این سیاست مبنایی بود که ایالات متحده بر اساس آن علیه حضور شوروی در کوبا اقدام کرد و در دهه ۱۹۸۰، تأمین مالی کنترها در نیکاراگوئه مشارکت داشت. هر دو مورد به عنوان منافع اساسی ژئوپلیتیکی ایالات متحده ارائه شدند. دکترین مونرو همچنین می‌گفت که ایالات متحده در اروپا درگیر نخواهد شد؛ اصلی که با کمی اکراه در جنگ‌های جهانی و جنگ سرد نقض شد. سیاست اساسی فعلی ایالات متحده، جدا